

چهارشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۹

دوهفته نامه سیاسی - اجتماعی انجمن اسلامی
دانشجویان مستقل دانشگاه صنعتی شریف

۱۷۸

صدف

عروسک های وحشت

نگاهی به سازمان مجاهدین خلق، یک تشکیلات قاتل پرور

به پیش! آتش!

روایت دانشجویی مواجهه با سازمان مجاهدین خلق

ورودی ۹۳ کارشناسی فیزیک

منصوره جعفری

جدید سازمان درآید و چه کفی می‌زد همسر سابقش! هنوز هم این زن برایم باورناپذیر است. زنی که گره روسری‌اش را سفت می‌کند و سوار بر تانک دستور قتل عام مجروحان را در بیمارستان می‌دهد کاری که اربابان صهیونیستش می‌کنند. خود را مجاهد خلق می‌دانند و به نام اسلام می‌خواهند خلق را از دست حکومت اسلامی نجات بدهند، آن‌هم به روش بزرگترین رژیم مسلمان‌گش!

سراسر تناقض...

سراسر فریب...

اینکه مسلمان زاده باشی ولی جز ظواهر دین چیزی از آن نفهمی، خوش اقبالی می‌خواهد

که عاقبتت به آلبانی یا اردوگاه‌های داعش ختم نشود!

به نام آخرین عملیات رسمی که فکر می‌کنم خنده‌ام می‌گیرد! «فروغ جاویدان»! معلوم نیست فروغ نام کدام معشوقه‌ی مسعود بوده است! من که ترجیح می‌دهم آخرین پرتوهای افول بنامم!

راستش جمهوری اسلامی از دشمن هم شانس نیاورده است! کاش مریم و مسعود حداقل کمی استقلال داشتند و برای براندازی دست به دامان سگ‌های ولگرد منطقه و صدام نمی‌شدند! این‌طوری حداقل دلم را خوش می‌کردم که واقعا به فکر نجات خلق بوده اند!

تمام علایقشان تهی‌شوند و تنها ایدئولوژی پیروزی بخش را در وابستگی به مسعود ببینند؟! این کدام آیین است که دل‌بستگی به همسر و فرزند را مانع جهاد و مبارزه می‌داند؟ اسلام؟! اسلام که الگو هایش هرگز چنین نبودند. این کدام اسلام است که اختلاط و روابط بدون مرز بین زن و مرد را برای موفقیت در مبارزه نسخه می‌کند؟! این کدام قرائت از اسلام است که

مجوز سربریدن کودکان را می‌دهد؟! عجب! راستی؛ یزید و حمله هم ادعای مسلمانی داشتند...

همین یک سال پیش بود که فیلم رد خون را

دیدم. داستان زنانی که دیگر زن نبودند، مادر نبودند، خصوصی‌ترین احساساتشان را از مغز و جان‌شان بیرون می‌ریختند و جسم‌های بی‌رحمی می‌شدند و به جان هم و طنان خودشان می‌افتادند تا خلق را نجات دهند! چگونه می‌توان با «کشتار»، مردمی را نجات داد؟! عجب‌ترین فرد در میان این زنان مریم است. هم‌دانشگاهی اسبق ما که همین سه چهار سال پیش

انجمن فارغ التحصیلان در بروشوری معرفی‌اش کرده بود. زنی که حاضر شد در راه ایدئولوژی و مبارزه از همسرش جدا شود و به عقد رهبر

گوشی را محکم بدست گرفته و با جدیت فریاد می‌زند: به‌پیش! آتش! به‌پیش! آتش!

هر چقدر هم که اخم صورتش را عمیق‌تر کند، نمی‌تواند اضطراب صدایش را از گوش‌هایم پنهان کند..

اولین مواجهه‌ام با سازمان به اولین روزهای آشنایی‌ام با دانشگاه برمی‌گردد. همان روزهایی که در دفترچه معرفی دانشگاه، باصاحب نامش و شیوه‌ی کشته شدن او آشنا شدم. آدم‌ها چطور می‌توانستند آنقدر بی‌رحم باشند که عضو جدا شده از سازمان را که تا همین چند روز پیش رفیقشان بود، ترور کنند و با اسید بسوزانند؟

کمی که بیشتر حافظه‌ام را به کار می‌اندازم، می‌بینم اواخر دهه ۸۰ به نوعی دیگر با سازمان مواجه شده بودم. توسط دختری به نام سمیه و پدرش... سمیه دختر کم سن و سالی بود که به اردوگاه اشرف برده شد اما طولی نکشید که تصمیم گرفت برگردد ولی تمام درها به روی او بسته بود. آه... پدرش چه رنجی کشید وقتی به گوشش رساندند که مسعود حرمسرای دارد و روابط آنچنانی...

هنوز هم نمی‌توانم ارتباط بین رقص و خالی کردن مغز از عزیزان و ازدواج‌های اجباری را با مبارزه برای خلق درک کنم! چرا باید مردان و زنان از

آه... پدرش چه رنجی کشید وقتی به گوشش رساندند که مسعود حرمسرای دارد و روابط آنچنانی...

.....

دل‌نوشت

.....



قاب نفاق، آینه‌ی ترور

مروری بر آثار سینمایی و تلویزیونی شاخص با محوریت «منافقین»

ورودی ۹۷ ارشد صنایع

محمد صالح سلطانی

در اکران عمومی هم به توفیقی نرسید. سینما و تلویزیون دهی نو ایران را با چه چیز به خاطر خواهیم سپرد؟ احتمالاً با نسل تازه‌نفس کارگردان‌ها، تحولات تکنیکی، سوپرستاره‌های تازه و ورود متفاوت حاکمیت با پدیده‌هایی مثل اوج و سیمای مهر. در میان همه‌ی این‌ها اما سینما و تلویزیون ایران در دهی نو، تحولات مضمونی مختلفی را هم از سر گذراند. تحولاتی که آرام‌آرام از یک فیلم و دو فیلم فراتر رفته و تبدیل به یک جریان یا شبه‌جریان می‌شد. پرداختن به سازمان مجاهدین خلق یا آن‌طور که مردم صدایش می‌کنند منافقین، یکی از این تحولات مضمونی است. حالا تعداد فیلم‌های سینمایی و سریال‌های تلویزیونی با محوریت این سازمان و تاریخچه‌ی عجیبش، بسیار بیشتر از یک دهه پیش است و خاطرات نسل اول و دوم انقلاب، برای نسل جدید قاب گرفته شده تا تاریخ، منحصر در پستوی خاطره‌ها نماند و برای امروزان، درس‌آموز باشد. اینجا می‌خواهیم این فیلم‌ها و سریال‌ها را مرور کنیم.

فیلم‌های جسور سینمای ایران است که جنایت‌های منافقین را پیش چشم مخاطب می‌آورد. فیلمنامه‌ی خوب و طراحی روایت درست، از نفوذی اثری سرگرم‌کننده ساخته که به قواعد ژانر پایبند است و در دل یک درام خوب، مضمون سیاسی‌اش را پیش می‌برد و البته انزجار از ترویست‌های سرخ منافق را در وجود مخاطب تثبیت می‌کند.

امکان مینا

بسیاری از فیلم‌های سیاسی سینمای ایران در دهی نو، حاصل ایده‌های یک نفر است: مرتضی اصفهانی. کسی که یک روز با انبوهی از پرونده‌های امنیتی و اطلاعاتی وارد سینمای ایران شد و دیگر از آن بیرون نیامد. اصفهانی که خود یکی از استخوان‌خردکرده‌های مبارزه با تروریست‌هاست، در یکی از نخستین تجربه‌های سینمایی خود با کمال تبریزی همکار شد و همراه با فرهاد توحیدی برای او فیلمنامه‌ی «امکان مینا» را نوشت. فیلمی با نقش‌آفرینی میلاد کی‌مرام و مینا ساداتی که به اندازه‌ی سوژه‌ی جذابش خوب نبود و مورد استقبال قرار نگرفت. فیلم، داستان مردی در سال‌های دهه‌ی ۶۰ است که همسرش ارتباط تشکیلاتی وثیقی با منافقین دارد و باید برای نجات همسرش تلاش کند. فیلم در جشنواره سی‌وچهارم فیلم فجر رکورددار نامزدی در بخش‌های مختلف بود اما سهم زیادی از جوایز نداشت و

بهر روز شعبی باشد. روایتی از بحران‌های ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب. داستانی از درون سازمانی که بعضی از اعضایش می‌خواستند زیر پای خدا را جارو کنند و دست آخر کارشان به کشتن و مثله‌کردن دوستانشان رسید. «سیانور» از این جهت که جهل و کج‌اندیشی مجاهدین خلق را در روزگار پیش از انقلاب روایت می‌کند، عبرت‌آموز و دیدنی است.

ماجرای نیمروز

محمدحسین مهدویان از هر زاویه و با هر نوع نگاهی، یکی از پدیده‌های بی‌چون‌وچرای سینما و تلویزیون ایران است. کسی که با «آخرین روزهای زمستان» در تلویزیون چهره شد، با «ایستاده در غبار» اوج گرفت و در «ماجرای نیمروز» خود را به سینمای ایران تحمیل کرد. ماجرای نیمروز یک مرور فشرده و خوش‌ریتم بر جنایات منافقین در سال ۶۰ است. فیلم، ابایی از نمایش ترورهای وحشیانه و مهندسی‌شده‌ی منافقین

نفوذی

این فیلم در سال ۱۳۸۷ تولید شد، در جشنواره فجر هم به نمایش درآمد اما به اندازه ارزش و اعتبارش قدر ندید. روایت احمد کاوری و مهدی فیوضی از تلاش‌های چندلایه‌ی یک رزمنده برای نفوذ به کمپ مجاهدین خلق، یک تریلر مهیج از آب درآمده که با بازی درخشان امیر جعفری، یکی از نخستین

مهندسی جنایت

روایتی از یک عملیات وحشیانه

ورودی ۹۵ کارشناسی مهندسی مکانیک

احمد حسن مساح

تمام جزئیات زیر بر اساس اعتراف نامه‌ی عوامل سازمان منافقین و نیز مدارک بدست آمده از لانه های تیمی آنها ست. بود که هیچ کس نمی دانست به کشف چه جنایت سیاهی ختم می شود.

ابتدا خسرو انکار می کرد و حتی می گفت که برگه برای هم خانه ای اوست ولی با توجه به این که گزارش با دست خط خود او نوشته شده بود، مجبور به اظهار اشکارسازی محل دفن شد. بعد از حفر محل دفن حوالی باغ فیض، ماموران با سه جسد بسته بندی شده رو به رو شدند که به روشی وحشیانه شکنجه و مثله شده بودند.

در گزارشات کشف شده از خسرو ذکر شده بود که گودال از قبل کنده شده بود. مامورین انتقال اجساد در حین انتقال، متوجه صدای خرخر تنفس و جان کندن افراد بسته بندی شده گشته بودند ولی به خاطر عمل به دستور و رضایت مسئولین بالاتر کار را تمام و کمال انجام دادند.

در پی اعترافات خسرو، در پی یک سلسله عملیات و پیدا شدن شواهد دیگر، کلیه عوامل شکنجه گر شناسایی شده و تحت تعقیب قرار می گیرند که طی چند رشته عملیات عده ای از آنان کشته می شوند و عده ای دیگری دستگیر می شوند. از جمله افراد دستگیر شده فردی به نام مهران اصدقی بود که دارای سمت "فرمانده اول نظامی تهران" و تحت امر حسین ابریشم چی در سازمان منافقین و با توجه به شواهد از عوامل اصلی شکنجه بوده است.

بازجو: علت استعمال قرص سیانور جهت خودکشی توسط شما چه بوده؟

خسرو: من نمی دانم قرص سیانور چه چیزی است و نمی خواستم خودکشی کنم ... و به علت دعوا چوب به سرم خورد و بی هوش شدم.

بازجو: نظریه پزشک درخصوص مصرف سیانور کتبا به رویت شما رسید، توضیحاتان چیست؟

خسرو که با استفاده از توجیهات احمقانه سعی در خریدن زمان داشت، آرام آرام با توجه به ارائه شواهد مجبور شد تا بخشی از اطلاعاتش را ارائه بدهد که در ابتدا توسط بازجو مکان خانه تیمی بعد از گرفتن چند آدرس اشتباه به دست آمد. در خانه تیمی که با درگیری تخلیه شده

ندارد و طی یک سیر دراماتیک درست، مخاطب را در شادی غلبه بر تیم ترور منافقین در زمستان ۹۰ شریک می کند.

رد خون

موفقیت چشمگیر ماجرایی نیمروز، کارگردان و تهیه کننده ای این فیلم را به صرافت ساخت قسمت دومش انداخت. «رد خون» ادامه ای ماجرایی نیمروز است، این بار در سال ۶۷ و ایام عملیات مرصاد. در روزهایی که منافقین مهمان دشمن متخاصم ایران شده و از همان جا به مردم ایران حمله می کنند. مهدویان در «رد خون» وارد کمپ اشرف شده و از مناسبات درونی منافقین و بی رحمی عباس زریباف و دوستانش می گوید. فیلم، عریان تر از قسمت اول، جنایت های منافقین را به تصویر می کشد و از این حیث، برای نسلی که در آن سال ها زندگی نکرده، گفتنی های زیادی دارد.

ارمغان تاریکی، پروانه و نفس

این شب ها با سریال «زیرخاک» مهمان خانه های مردم است اما پیش از این سریال طنز، جلیل سامان با مجموعه های جذاب و دقیقش پیرامون منافقین شناخته می شود. سه گانه ای سامان با «ارمغان تاریکی» آغاز شد. سریالی که در سال ۸۹ از شبکه ۳ پخش شد و اقبال مخاطبان را به همراه داشت. سه سال بعد، «پروانه» و چهار سال بعد از آن «نفس» روی آنتن شبکه 3 رفت تا مخاطبین تلویزیون هم کمی بیشتر منافقین را بشناسند.

دستانی که خالی نیست

دستان سینما و تلویزیون ایران در مساله ای منافقین، خالی نیست و تولیدات عمدتاً با کیفیت دهه ی نود، پشتوانه ای هنری و محتوایی خوبی درباره ی این سازمان نحس ایجاد کرده. شاید مرور ساده ای بر همین فیلم ها و سریال ها، برای شناخت پیشینه ی جنایات سازمان مجاهدین خلق کافی باشد و هرکسی را، حتی با سابقه و زمینه ی خانوادگی، از پادویی برای این سازمان قاتل و تروریست، پرهیز دهد.

..... وقایع

تمام و کمال شواهد تکمیل شده به ناچار مجبور شد به جزئیات جدیدی از این جنایت اعتراف کند.

مهران: بعد از ضربه 12 اردیبهشت تعداد زیادی از خانه های تیمی ما ضربه خورده بود و افراد زیادی از مرکزیت سازمان در این درگیری ها کشته شدند. بعد از این، از طرف مسئولین بالا گفته شد «کارهایتان را متوقف کنید... ما می دانیم که ضربات فوق از طریق شبکه های اطلاعاتی بوده... برای این که بهتر بفهمیم چگونه این خانه ها لو رفته باید به بنگاه ها مراجعه و با تهدید از آنها اطلاعات بگیریم...»

بعد از مدتی به ما گفتند که مراجعه به بنگاه ها کار اشتباهی بود ما باید افرادی را که مستقیماً در این ضربات شرکت دارند را بدزدیم و با شکنجه از آنان اطلاعات بگیریم....

گفتند «به کلیه خانه های تیمی این خط را بدهید که اگر در اطراف خانه افراد مشکوکی دیدید سریع اقدام کنید، آنها را بدزدید و به خانه تیمی ببرید و شکنجه کنید و اطلاعات بگیرید»

بعد از صدور این فرمان تعداد زیادی حکم های جعلی کمیته و سپاه هم به ما داده شد. برخی از خانه های سازمان که هنوز امن بودند تبدیل به شکنجه گاه شدند. برای عدم نفوذ صدا به بیرون و در ضمن عدم جلب توجه همسایگان، سرتاسر اتاق شکنجه را با مشمع اسفنجی سه لایه پوشاندند. سازمان نام این عملیات ها را **عملیات مهندسی** گذاشته بود و طبق اسناد به دست آمده از خانه های تیمی به اعضا چنین القا می کرد که جمهوری اسلامی هم یک سازمان مهندسی است و برای مقابله با آن باید دست به عملیات مهندسی کرد البته «این تا زمانی است که حاکم نشدیم و بعد از حکومت دیگر شکنجه نمی کنیم». جملات زیر عیناً از اسناد لانه های تیمی به دست آمده

«خلاصه جنگ ما با خمینی جنگ دو سازمان مهندسی است»

«کار مهندسی خیلی پیچیده تر از عملیات است. احتمال بریدن هست. شکنجه می کنیم چون مجبوریم. ولی وقتی حاکم شویم نمی کنیم»

این عملیات ها برای منافقین آن قدر مهم بود که حسین ابریشمی (یکی از سران منافقین) خانه امن خود را به این موضوع اختصاص داده بود.

این عملیات های مهندسی بر روی 6 نفر انجام شد. از پدری که هر روز فرزندانش را به استخر می برد و با ماشین خالی روبروی خانه تیمی منافقین توقف می کرد تا زمان استخر تمام شود و فرزندانش را سوار کند تا فردی از خود منافقین که به او مشکوک شده بودند. از این 6 نفر تنها 3 نفر پاسدار کمیته بودند و بقیه افراد عادی بودند؛ لازم به ذکر است که پاسدار کمیته با پاسدار سپاه پاسداران متفاوت است، در دهه 60 وظیفه پاسداران کمیته حفظ امنیت محلات بوده است.

این بخش از مقاله حاوی محتوای شدیداً نامالایم و خشنی است. در صورت لزوم از خواندن آن صرف نظر کنید.
علت ذکر این مطالب، نمایش بخشی از چهره ی سازمان منافقین به خواننده است.

مهران: در خانه دیگری که در خیابان کارون داشتیم افراد مرکزیت بخش ویژه که مهدی کتیرائی و حسین ابریشمی بودند جمع شده بودند و فردی که مسئول حفاظت این خانه بود جواد محمدی با نام مستعار «طاهر» بود.

طاهر در حین مراقبت از خانه و دیدبانی، مشاهده می کند که فردی (شهید طالب طاهری) بیرون خانه ایستاده است ... روز بعد آن فرد را همراه یک جوان دیگر (شهید محسن میرجلیلی) در همان مکان مشاهده می کند. طاهر مشکوک می شود و به افراد بالا که در خانه بودند اطلاع می دهند... آنها به طاهر می گویند این دو نفر را باید بدزدید و طاهر به همراه سه نفر دیگر اقدام به دزدیدن آنها می کنند. با ماشین جلوی آن ها پیچیده و به آنها می گویند ما کمیته ای هستیم و به شما مشکوک شده ایم و با زور و تهدید آنها را داخل ماشین می اندازند و به ساختمانی که از قبل آماده کرده بودند (خانه امن حسین ابریشمی در خیابان بهار) می برند. در خانه هم می خواستند با همین موضع با

آنان برخورد کنند تا اطلاعات بگیرند ولی وقتی آنان را داخل اتاق می کنند برادران پاسدار، عکس موسی خیابانی که به دیوار چسبیده بود را می بینند و متوجه می شوند که به وسیله چه کسانی ربوده شده اند. به همین خاطر از ابتدا سکوت می کنند.... برادران پاسدار را روی صندلی نشاندند و با طناب دست ها و پاهای آنها را می بندند و با کابل به سر و صورت و بدن آن دو می زنند.

مهران: در همین روزها مسعود قربانی که مسئول من بود به من گفت مسئولیت این بازجویی با من است، صبح به خانه رفتم (برای افزایش ترس پاسداران) نقاب پارچه ای به صورت زدم. به همراه مصطفی و شهرام و محمدرضا، کار شکنجه را شروع کردیم ... با کابل می زدیم ... دهانشان را با پارچه گرفته بودیم تا صدا به بیرون نرود، آنها مرتب مطالب را تکذیب می کردند و هنگامی که از ضربات دردشان می آمد الله اکبر می گفتند. در اثر زدن با کابل تاول هایی که روی پای آنها بود ترک می خورد و خون جاری می شد. به مصطفی گفتم پاهایشان را باندپیچی کند تا بتونیم مجدداً آنها را بزنیم ... از عصر دیگر امکان شکنجه نبود چون کوچه خلوت بود و سکوت بود و ممکن بود یکبار صدایی بکنند و همسایه ها متوجه شوند ... لذا فقط به آنها فحش می دادیم و می خواستیم با حرف آزادی گولشان بزنیم تا به ما اطلاعات دهند ... روز بعد مسعود قربانی به همراه جواد محمدی به خانه آمدند ... مسعود گفت از پیش بچه های بالا می آید و قدرانی آنها را بابت نقش اصلی در شکنجه به ما رساند. گفت در حال حاضر کار اصلی ما گرفتن اطلاعات از این پاسداران است. بچه های بالا طرحی دارند که ما بعد از گرفتن اطلاعات این دو نفر، این ها را با ماشین به خیابان ببریم و سپس در خیابان رها کنیم و به رگبار ببندیم و بعد جسد آنها را با 2 کوکتل به آتش بکشیم تا بقیه پاسداها بفهمند ما با دشمنان خود چگونه رفتار می کنیم. سپس مسعود اضافه کرد ما باید از اینها اطلاعات، در غیر این صورت انتقام بگیریم. سپس دست به کار شدیم من و مسعود قربانی بالا سر محسن میرجلیلی رفتیم و جواد محمدی و مصطفی معدن پیشه سراغ طالب طاهری رفتند مسعود قربانی خطاب به محسن گفت شنیده ام تو اطلاعات نمی دهی!

انبردست در حال کشیدن دندان های طالب بود از دهان طالب خون شدیدی بیرون می آمد و جواد از او اطلاعات می خواست ... می گفت آدرس دوستانت را به ما بده که طالب جوابی نمی داد ... (از ادامه این توضیحات به علت خشونت بالای مطالب صرف نظر می شود)

گفته های مهران و با گزارش پزشکی قانونی و آثار شکنجه مطابقت می کرد. در بازجویی مهران باز معلوم می شود که حقایق را کامل نگفته و فرد کفاشی را به دلیل این که همسرش با سپاه در ارتباط بوده بعدا دزدیده بودند و به همراه این دو پاسدار -با آن که فهمیده بودند او هیچ اطلاعاتی ندارد- جهت انتقام شکنجه می کردند و نیز معلوم شد که حسین ابریشمچی و مهدی کتیرایی نیز در این شکنجه ها دست داشتند.

مهران: حوالی عصر مصطفی معدن پیشه به علت دست پاچگی در اثر تکان خوردن محسن در داخل حمام، تیری شلیک کرد. مجبور به تخلیه خانه شده بودیم. تصمیم به از بین بردن پاسداران و کفاش گرفتیم آنها را روی صندلی بستیم و چشمانشان را نیز بستیم و با همان میله های سربی آنها را بیهوش کردیم (با ضربه به سر) و سپس آمپول سیانور به بدنشان تزریق کردیم ... صدای خر خر از گلویشان خارج می شد ... آنها را طوری طناب پیچ کردیم که داخل صندوق عقب ماشین جا بشوند ... بسته ها را در داخل صندوق عقب گذاشتیم و به طرف خیابان نظام آباد راه افتادیم تا ماشین را تحویل خسرو زند بدهیم.

محسن ریخت. دست های محسن پف کرد و چروک شد و حالت پختگی داشت. من در حالی که عرق کرده بودم از حمام خارج شدم و به اتاق طالب رفتم. با صحنه دلخراشی مواجه شدم دیدم که پوست سمت راست سر طالب به همراه موهایش کنده شده و جواد محمدی هم با چاقوی خونی بالای سر طالب که بیهوش شده بود ایستاده بود ... وقتی طالب به هوش می آمد نمی توانست حرف بزند درحالی که به سختی دهانش را باز می کرد ناله هایی از او شنیده می شد و جواد با حالت عصبانی از او می پرسید چرا حرف نمی زنی؟ مصطفی چاقوی خود را بالای گوش طالب گذاشت (شروع به مثله کردن طالب کرد) ... طالب از شدت درد بیهوش شد ... برای من این شیوه شکنجه عادی شده بود .. اگر ابتدا این صحنه ها را می دیدم نمی توانستم باور کنم که ما دست به این کارها می زنیم ولی فکر کردم و گفتم تشکیلات این کارها را گفته پس حتما درست است و اگر نتوانم خود را با این شیوه هماهنگ کنم اشکالی در من است ... جواد در این هنگام که طالب بیهوش بود چاقو را کنار چشم طالب گذاشت و فشار داد که خون از چشمش بیرون می ریخت و وقتی طالب به هوش آمد با آن چشم جایی را نمی دید ... به حمام برگشتم من محسن را با کابل می زدم و مسعود مو های او را می کشید. بدن محسن مقاومت طبیعی اش را از دست داده بود وقتی که دهانش را باز می کرد بوی شدید گندیدگی بیرون می آمد. یک بار هم مسعود پس از کشیدن مو های محسن دست هایش پر مو شده بود ... دیگر رمقی نداشتیم به اتاقی که طالب در آن شکنجه می شد رفتم جواد با

میدانی ما با دشمنان چطور رفتار می کنیم؟ اگر اطلاعات ندهی تو را می پزیم. سپس به من گفت اتو را بیاور ... اتو که داغ شد از فاصله بین تکیه گاه صندلی و محل نشستن آنرا به کمر محسن نزدیک کرد طوری که او گرمای اتو را فقط احساس کند اتو داغ است. (محسن) به من خیره شده بود و هیچ حرفی نمی زد. مسعود قربانی مجددا سوال کرد حرف می زنی یا نه؟ که به دنبال این حرف ناگهان اتو را به کمر محسن چسباند که محسن از شدت درد با حالت عجیبی دهانش را باز کرد و سپس از هوش رفت من خیلی ترسیده بودم، خود مسعود هم ترسیده بود ولی سعی می کرد خودش را مسلط جلوه بدهد. مسعود گفت آب سرد رویش بریز تا به هوش بیاید. از حمام بیرون رفتم وارد اتاقی شدم که طالب در آن بود ... ناگهان بر اثر درد تکان شدیدی خورد می خواست حرفی بزند، جواد گفت خفه شو و با مشت در دهان طالب زد طوری که دندانهایش شکست و دهانش خونی شد باز که خواست حرفی بزند جواد گفت الان حالیت می کنم سپس میله سربی را برداشت و به دهان و فک طالب زد وقتی طالب دهانش را باز کرد دندان های شکسته اش به همراه خون و آب روی شلوارش ریخت به حمام برگشتم محسن به هوش آمده بود. مسعود گفت باید با آب داغ حال اینها را جا آورد. من آب داغ آوردم مسعود به من گفت روی پاهایش بریز. می خواستم آب را یک دفعه خالی کنم که مسعود به من اشاره کرد آب داغ را یواش یواش بریز تا بیشتر زجر بکشد ... تاول پاهایش ترکیده بود و شکل وحشتناکی پیدا کرده بود ... پوست پاها از هم جدا می شد ... مسعود به من گفت آب داغ را بده و بعد آنرا روی دست های





پایان رویای ایرانی...

چرا باید افراد دیگری را به این دنیای پرهیاهو دعوت کنیم؟

ورودی ۹۴ کارشناسی مهندسی مکانیک

علی پرویزی

«ما در قبال کشور و جامعه خود مسئولیم»

احتمالا شما هم با این گزاره موافق هستید، البته شاید هم نباشید! ولی در کشوری زندگی می‌کنید که اکثر مردم آن این‌گونه می‌اندیشند. مهم‌ترین اصلی که این گزاره بر آن استوار شده این است که هر تصمیم ما به جز اثرگذاری بر زندگی شخصی می‌تواند بر وضعیت کشور و مردم ما نیز اثرگذار باشد. نقش‌آفرینی سلبی یا ایجابی در حوزه فرزندآوری و مسئله جمعیت حتی در حداقلی‌ترین سبک نگاه از منظر تاملین نیروی کار آینده موضوعیت داشته و سرنوشت ما بسیار به آن گره‌خورده است. بررسی این مسئله در سطح زندگی شخصی و خانوادگی افراد بیشتر در سطوح فرهنگی تنظیم خانواده مطرح بوده و موضوع این نوشتار نیست، در اینجا قصد داریم این مسئله را در سطح کلان بررسی کرده و روند تاریخی که کشورمان طی کرده را بازبینی کنیم.

میراث مالتوس

احتمالا اولین شخصی که در تاریخ به صورت قاعده‌مند و یکپارچه به مسئله کنترل جمعیت پرداخته «توماس رابرت مالتوس» اقتصاددان انگلیسی است. نظریات مالتوس نسبت به آینده زندگی بشر مدرن همراه با مقادیری بدبینی است؛ او اعتقاد داشت درگذشته طبیعت با استفاده از عواملی مانند جنگ، قحطی و بلایای طبیعی نوعی تعادل بین تعداد متولدین و مرگ و میر برقرار می‌کرد که این تعادل نرخ رشد جمعیت را در حد قابل قبولی نگه می‌داشت اما با پیشرفت و توسعه تکنولوژی و افزایش توانایی بشر برای مقابله با بیماری‌ها و خشم طبیعت، میزان مرگ و میر تغییرات چشمگیری کرده است و این در حالی است که زادوولد با همان شیوه گذشته رشد می‌کند. از نظر مالتوس این پدیده تعادل طبیعی

را از بین برده و بقای بشریت را تهدید می‌کند. اساس نظریات او بر این قاعده استوار است که «جمعیت با تصاعد هندسی رشد می‌کند در حالی که تولید مواد غذایی در بهترین حالت با تصاعد حسابی بالا می‌رود»

جمع‌بندی او در رابطه با جهان توسعه‌یافته پیش‌رو این بود که چنین جهانی، صرفا محلی برای بقای انسان‌های توانمندتر است. مالتوس البته هیچ‌گاه برای نظریه خود معتقد به تحدید نسل از طریق شیوه‌های پیشگیری از بارداری یا سقط جنین نشد، از نظر او مجموعه اقدامات برای رسیدن به هدف کاهش جمعیت به دو دسته اقدامات مردمی و دولتی تقسیم می‌شود:

در این روش افراد جامعه باید از برقراری رابطه جنسی پیش از ازدواج بپرهیزند، از ازدواج پیش از موعد و زودهنگام

پرهیز شود و پس از ازدواج نیز برای جلوگیری از ازدیاد نسل حتی المقدور از فرزندآوری پرهیز نمایند. دولت نیز با اعمال سیاست‌هایی همچون گذاشتن حداقل سن ازدواج، تنظیم نسبت جمعیتی کشور با کوچ دادن انسان‌ها از مناطق پرجمعیت به کم‌جمعیت و مهم‌تر از همه «لغو هرگونه کمک به فقیران» به کنترل جمعیت بپردازد. ایده‌های جمعیتی مالتوس در عصر خود موافقان و مخالفان سرسختی را به دنبال داشت. گروهی از صاحب نظران علوم اجتماعی عنوان «نئومالتوسی» را برای خود انتخاب کردند و به حمایت از عقاید وی در راستای کاهش و کنترل رشد جمعیت برخاستند؛ کار آن قدر بالا گرفت که مارکوس، صاحب‌نظر انگلیسی حتی استفاده از روش‌هایی نظیر خفه کردن کودکان با وسیله‌های بدون درد را مجاز می‌دانست! در آن‌سو

تصادف هندسی است که مالتوس برای رشد جمعیت قائل بود!

۳. مالتوس علت کمبود موضعی غذا و امکانات را تنها از زاویه کثرت جمعیت بررسی کرده و نقش مصرف‌گرایی و اسراف منابع را در نظر نگرفته‌است؛ به عنوان مثال دورریز مواد غذایی کشور ما (که این دورریز جدای از مصرف بی‌رویه‌ای است که در برخی از منابع داریم) برای سیرکردن ۲۵ میلیون انسان دیگر کافیهست! و کاهش این میزان از دورریز با فرهنگ‌سازی و قانون‌گذاری برا اصلاح الگوی مصرف امکان‌پذیر است.

با این وجود در نظر گرفتن یک حد بالایی برای جمعیت کشورها اجتناب‌ناپذیر به نظر میرسد و مباحثات بیشتر بر سر این است که این حد کجا باید تعریف شود.

ایران پیش از انقلاب

پس از گذر از دوره قحطی دوساله در ایران که منجر به مرگ ۹ میلیون ایرانی شد، جامعه ایرانی به صورت خودجوش و غیرسازمان‌یافته به بازسازی جمعیتی خود پرداخت. جامعه ایرانی که در آن دوره بیشتر

۱. مالتوس پیشرفت‌های علمی و تکنولوژی که تسهیل‌کننده زندگی بشر است را مدنظر قرار نداده‌است. پیشرفت تکنولوژی، توسعه بهداشت عمومی را در پی داشته و بسیاری از بیماری‌ها که مقابله با آنها نیازمند صرف امکانات عظیمی بوده امروزه به سادگی قابل پیشگیری و درمان است؛ روش‌های نوین اصلاح نژادی امکان پرورش دام و طیور با ویژگی‌هایی سازگارتر با محیط و قابل استفاده‌تر برای نوع بشر به عنوان غذا را فراهم کرده و در کشاورزی بشر تا آنجا پیش‌رفته که «مشابه آنچه رژیم اشغالگر قدس در صحرای سینا انجام می‌دهد» زمین‌های لم‌پزری نظیر بیابان‌ها را نیز زیر کشت ببرد.

۲. مالتوس نقش انسان به عنوان مصرف‌کننده را به خوبی در نظر گرفته ولی نقش او به عنوان تولیدکننده را به درستی لحاظ نکرده‌است. در صورت مدیریت مناسب منابع هر انسان می‌تواند تا چندصد برابر نیاز شخصی خود کالا و خدمات تولید کند، پژوهش‌ها نشان می‌دهد نرخ رشد تولید غذا و امکانات از دوره مالتوس تا به امروز حتی بزرگتر از

کارل مارکس بیشک مهم‌ترین مخالف مالتوس به شمار می‌رفت. او ریشه فقر را در شکل‌گیری نظام طبقاتی و رنج کارگران را ناشی از استثمار توسط طبقه سرمایه‌دار می‌دانست و معتقد بود نمی‌توان الگوی جمعیتی خاص و جهان‌شمول برقرار کرد و این مسئله به وضعیت تولید در یک کشور بستگی دارد.

دو قرن بعد!

با وجود همه تلاش‌هایی که طرفداران مالتوس برای پیاده‌کردن ایده‌های او داشتند، جهان مدرن چندان از الگوی جمعیتی مالتوس پیروی نکرد و رشد جمعیت ادامه پیدا کرد، شاید بتوان گفت طی‌شدن همین مسیر جمعیتی بیش از هر چیز دیگر تئوری‌های مالتوس رو در بوته آزمایش قرار داد. جهان ما امروز از منظر تعداد ساکنین ۸ برابر بزرگتر از جهان مالتوس است و در عین حال در آن معضلاتی نظیر گرسنگی و کمبود امکانات بهداشتی، جز آنچه که ناشی از «توزیع ناعادلانه منابع» است، بسیار کمتر دیده می‌شود. تئوری‌های مالتوس را می‌توان از سه منظر مورد نقد و بررسی قرار داد:



افزایش بهداشت عمومی، توسعه استفاده از واکسن‌های لازم برای کودکان و پیشرفت آموزش‌های بهداشتی در دوره وزارت او، موجب کاهش ناگهانی مرگ و میر در کودکان شد و این اتفاق گرچه بسیار مبارک بود، می‌توانست کشور را با خطر جدی "تورم جمعیتی" روبرو سازد!

برای اولین بار **روغنی زنجانی**، وزیر برنامه و بودجه وقت، مشکل تامین بودجه به دلیل ازدیاد ناگهانی جمعیت را مطرح کرد؛ به دنبال آن مرندی نظر هیئت دولت را درباره ازسرگیری دوباره طرح "کنترل جمعیت" جویا شد و بعد از گرفتن موافقت اولیه، دیدارهایی را با رجال سیاسی برای رایزنی درباره این موضوع ترتیب داد. مرندی توانست موافقت آیات عظام **منتظری** (قائم‌مقام رهبری)،

خامنه‌ای (رئیس‌جمهور) و **موسوی اردبیلی** (ریاست دستگاه قضایی) را جلب کرده و با این پشتوانه نامه‌ای برای جلب نظر امام تنظیم کند. مضمون پاسخ امام به این نامه این بود که «مطلب کنترل جمعیت مسئله مهمی است و باید در رسانه‌ها مورد بحث قرارگیرد.» این چراغ سبز موجب شد پیشرفت کار

سرعت بگیرد، برخی از مراجع از جمله آیت الله مکارم شیرازی هم در حمایت از طرح سخنانی ایراد کردند. در نهایت لایحه ای در دولت بررسی شد و پس از تصویب در مجلس مورد تایید شورای نگهبان قرارگرفت و به این ترتیب از ابتدای سال ۶۸ مراحل قانونی طرح به طور کامل اجرا شد. طرح مستقل از محتوای آن دو ایراد اساسی داشت:

۱. هیچ محدودیت زمانی برای اجرای آن درنظرگرفته نشده بود.
۲. هیچ دیدبانی برای رصد وضعیت جمعیتی کشور، برای تجدیدنظر احتمالی در این سیاست تعریف نشده بود.

سیاست کنترل جمعیت موردپسند سیاسیون وقت قرارگرفت و «قانون تنظیم خانواده و کنترل جمعیت» که مکمل لایحه قبلی بود در سال ۱۳۷۲ تصویب شد. بر اساس این قانون امتیازاتی چون بیمه، مرخصی زایمان مادر، پرداخت هزینه نگهداری و حق اولاد به فرزندان چهارم و بعد از آن تعلق نمی‌گرفت. علاوه بر این، رادیو-تلویزیون ایران، آموزش و پرورش، وزارت بهداشت و وزارت فرهنگ موظف به فرهنگ سازی در راستای سیاست کنترل جمعیت شدند و به این ترتیب شعار **#فرزند_کمتر_زندگی_بِهتر** به طور گسترده ای مورد تبلیغ قرارگرفت.

شامل قشر روستایی و کشاورز می‌شد، ازدیاد نسل را به منزله افزایش نیروی کار تلقی می‌کرد، همچنین فرهنگ عمومی ایران به پشتوانه مفاهیم اسلامی، جوانان را به ازدواج آسان تشویق می‌کرد. در نتیجه این فرهنگ طی حدود ۴۰ سال جمعیت کشور با رشد ۲۵۰ درصدی به حدود ۲۲ میلیون نفر رسید. هرچند در همین دوره روشنفکرانی که پیرو ایده‌های مالتوس بودند نسبت به این نرخ رشد جمعیت ابراز نگرانی می‌کردند اما از آن جایی که ازدواج زود هنگام و فرزندآوری سریع، شکاف نسلی میان والدین و فرزندان را کم‌رنگ می‌نمود، فرهنگ فرزندآوری نسل‌های نو بیش از هرچیز تحت تاثیر سابقه فرهنگی نسل‌های گذشته بود. البته رونق شهرنشینی و کوچ جمعیت روستایی به سمت شهر تا حدی در تغییر فرهنگ عمومی جامعه موثر بود و این

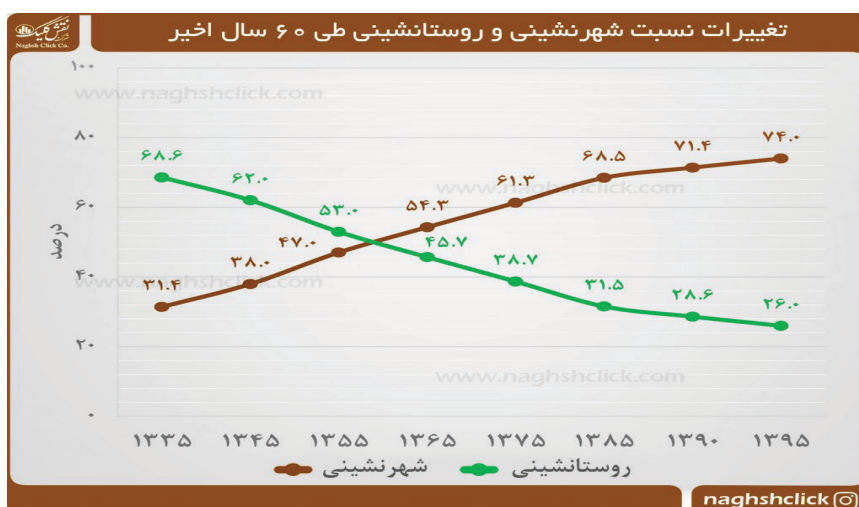
از نرخ رشد جمعیت کشور می‌کاست.

اولین مجموعه منسجمی که در کشور به مطالعات حوزه جمعیت پرداخته است، «شورای عالی تنظیم خانواده» است که در وزارت بهداشتی وقت تشکیل شده بود. این شورا در سال ۱۳۴۱ و با ریاست ستاره فرمانفرمایان مامور

شورای جمعیت سازمان ملل متحد (که امروز از او به عنوان اولین خیر زن ایرانی یاد می‌شود) تشکیل شد و با «غیرعادی» تلقی کردن رشد جمعیت ایران برای اولین بار سیاست «تحدید نسل» را در کشور پیاده کرد. این سیاست‌ها شامل تبلیغات رسانه‌ای با شعار **دو فرزند کافی** و همچنین توزیع رایگان لوازم پیشگیری از بارداری در روستاها می‌شد. در نتیجه اقدامات این شورا، برای اولین بار شتاب رشد جمعیت کشور به صفر رسید و در ادامه تا پایان سال ۱۳۵۷ نرخ رشد جمعیت ۱۰ درصد کاهش یافت.

و پس از انقلاب

بعد از انقلاب بلافاصله به دستور امام خمینی طرح «تنظیم خانواده» لغو شد، همچنین تاکیدات مکرر شخص ایشان روی مسئله فرزندآوری و ازدیاد نسل موجب شد نرخ رشد جمعیت کشور در سال ۱۳۶۵ به ۲٫۳ درصد برسد که چیزی حدود سه برابر اوایل انقلاب است! جهت‌گیری کلی کشور در راستای سیاست ازدیاد نسل تا جایی پیش رفت که عمده ائمه در نمازهای جمعه از لزوم فرزندآوری و تکثیر نسل صحبت می‌کردند، همه چیز از یک تغییر ریل جدی به سمت افزایش نرخ رشد جمعیت خبر می‌داد تا اینکه در سال ۱۳۶۰ سید علیرضا مرندی تصدی وزارتخانه بهداشت را برعهده گرفت!



همیشه پای احمدی‌نژاد در میان است ...
تغییر ریل مجدد کشور در سال ۱۳۸۹ اتفاق افتاد و این بار هم مثل بسیاری از وقایع دیگر محمود احمدی‌نژاد آغازگر این تغییر بود! همه چیز از یکی از سخنرانی‌های او شروع شد: «این که می‌گویند دو بچه کافی است، من با این امر مخالف هستم، کشور ما دارای ظرفیت‌های فراوانی است. این مسئله سیاست غلطی بود که غربی‌ها انتخاب کرده و امروز پشیمان هستند و سرمایه سنگینی برای حفظ هویت و فرهنگ خود می‌پردازند، چرا باید در مسیری قرار بگیریم که نتیجه آن مشخص است؟»

این اظهارات با واکنش‌های تند و تیزی از جانب نمایندگان مجلس و سایر سیاسیون همراه شد. عده‌ای این اظهارات را غیر کارشناسی خوانده و عده دیگری به حمایت از آن پرداختند تا در نهایت حمایت رهبری از توقف سیاست کنترل جمعیت تا حدودی سوگیری کشور نسبت به این مسئله را روشن کرد. پس از آن رهبری مکرراً روی متوقف‌شدن سیاست کنترل جمعیت تاکید کردند و شخص خود و سایر مسئولین وقت را مقصر وضعیت جمعیتی فعلی دانستند: «اول که سیاست تحدید نسل اجرا شد خوب بود، لازم بود، لیکن از اواسط دهه ۷۰ باید متوقف می‌شد. این را متوقف نکردیم، این اشتباه بود. مسئولین کشور در این اشتباه سهیم‌اند.

خود بنده حقیر هم سهیم‌ام، این را خدای متعال و تاریخ باید بر ما ببخشاید» با ابلاغ سیاست‌های کلان جمعیت از جانب رهبری در سال ۱۳۹۱، بودجه سالیانه مرتبط با کنترل جمعیت وزارت بهداشت قطع شد. هرچند این اتفاق اقدامات عملی برای کاهش باروری در کشور را تا حدودی (و نه کامل!) متوقف کرد اما اثرات فرهنگی-تبلیغاتی سیاست پیشین مسلماً به این سادگی‌ها از بین نمی‌رود.

کمی عدد و رقم ...

بررسی خوب و بد افزایش جمعیت در ایران موضوع این نوشتار نبوده و بحث مفصل‌تری را در ادامه می‌طلبید. اما قبل از اینکه آینده جمعیتی کشوری را از زوایای مختلف تحلیل کنیم لازم است بدانیم امروز کجا ایستاده‌ایم و ممکن است فردا کجا باشیم.

۱. امروز نرخ زادوولد در کشور ما به طور میانگین ۱٫۸ فرزند برای هر خانواده است که این میزان زیر حد جایگزینی جمعیت ۲ می‌باشد و این به آن معناست که جمعیت در کشور ما رو به کاهش است.

۲. در صورت سیاست‌گذاری با هدف افزایش یا حداقل جلوگیری از کاهش جمعیت، جمعیت کشور تا سال ۱۴۵۰

حداکثر به ۱۰۰ میلیون نفر با همین ترکیب جمعیتی فعلی (از منظر طیف سنی) خواهیم بود، بنابراین صحبت از جمعیت ۲۰۰ میلیونی و تبعات اقتصادی آن (خصوصاً در حوزه اشتغال) یک موضوع انحرافی است.

۳. عدم جایگزینی جمعیت جوان با جوان امروزی، طی ۲۰ سال آینده کشور را با بحران سالمندی که به معنای افزایش بی‌رویه جمعیت سالمند کشور است روبرو خواهد کرد و این بحران هزینه‌های مالی بسیاری به کشور تحمیل می‌کند.

۴. در صورت ادامه روند جمعیتی فعلی تا سال ۱۴۵۰ جمعیت کشور به ۵۰ میلیون نفر کاهش پیدا می‌کند که حدود یک سوم این جمعیت را نیز سالمندان تشکیل می‌دهند.

۵. در صورت ادامه روند فعلی برای گذران امور رایج کشور با بحران کمبود نیروی کار مواجه خواهیم شد و برای جبران آن ناچار به پذیرش مهاجر از عراق یا افغانستان خواهیم بود که این خود تبعات فرهنگی به خصوصی دارد.

ادامه دارد اگر خدا بخواهد ...



یادداشت - تحلیلی



@MostaghelSharif

صدف | نشریه رسمی انجمن اسلامی دانشجویان مستقل

مدیر مسئول: محمد صالح سلطانی

سردبیر: حمیدرضا مشکین

نویسندگان این شماره: احمد حسن مساح، منصوره جعفری، محمد صالح سلطانی، علی پرویزی
باتشکر از گرافیکست‌های مجموعه و عباس گودرزی، نهضت مردمی پوستر انقلاب و انجمن هنرهای تجسمی انقلاب و دفاع مقدس